بخوانيم و بدانيم‏

عبدالرحيم موگِهى‏

نكته اول:

يكى از سخنان مشهورى كه به حضرت امام حسين - عليه‏السلام - نسبت داده مى‏شود جمله «إنَّ الحَياةَ عَقيدَةٌ و جِهادٌ» مى‏باشد.

حديث شناسان بر اين عقيده‏اند كه اين سخن در كتابها و منابع حديثى و كتابهايى كه تمامى سخنان امام حسين - عليه‏السلام - را گردآورى كرده‏اند، يافته و ديده نشده است.

شايان گفتن است كه جمله بالا، مصرعى از يك بيت شعر شاعر مصرى احمد شوقى است:

«قِف دونَ رَأيِكَ فِى الحَياةِ مُجاهِداً

إنَّ الحَياةَ عَقيدَةٌ و جِهادٌ

در زندگى پاى عقيده ات بايست و در راه آن تلاش كن؛ براستى كه زندگى، عقيده داشتن و در راه آن تلاش كردن است.»

اين بيت بر بالاى دو روزنامه «الجهاد» و «الحياة» نيز چاپ مى‏شده است.

در اينجا سزا است كه تحليلى علمى و عقيدتى را نيز از استاد دين‏پژوه و اسلام شناس، شهيد آيت الله مرتضى مطهرى - قدس سره - به قلم آوريم:

«مطلبى مى‏خواهم بگويم [كه شايد براى برخى ناراحت كننده باشد، چون‏] بعضى از جوانان از شنيدن چيزى كه برخلاف ميلشان باشد ناراحت مى‏شوند.

جمله‏اى به امام حسين - عليه‏السلام - منسوب شده است كه نه معنايش درست است و نه در هيچ كتابى گفته شده كه اين جمله از امام حسين - عليه‏السلام - است و چهل، پنجاه سال هم بيش‏تر نيست كه در دهانها افتاده است. مى‏گويند امام حسين - عليه‏السلام - فرموده است: "اِنَّ الحياةَ عَقيدَةٌ وَ جِهادٌ" حيات يعنى داشتن يك عقيده و در راه آن عقيده جهاد كردن. نه، اين با فكر فرنگيها جور در مى‏آيد كه مى‏گويند انسان بايد يك عقيده‏اى داشته باشد و در راه آن عقيده بجنگد. قرآن از "حق" سخن به ميان مى‏آورد. جهاد و حيات از نظر قرآن يعنى "حق پرستى" و "جهاد در راه حق"، نه عقيده و جهاد در راه عقيده.

عقيده ممكن است حق باشد و ممكن است باطل باشد. "عقيده" انعقاد است؛ هزاران انعقاد در ذهن انسان پيدا مى‏شود. اين مكتب ديگرى [غير از اسلام‏] است كه مى‏گويد انسان بايد بالاخره يك عقيده و آرمان و ايده‏اى داشته باشد و بايد در راه آن آرمان هم، جهاد و كوشش كند؛ حال آن عقيده چيست؟ مى‏گويند هر چه مى‏خواهد باشد. قرآن حرفهايش خيلى حساب شده است؛ قرآن هميشه مى‏گويد "حق" و "جهاد در راه حق"، نمى‏گويد "عقيده، و جهاد در راه عقيده"، مى‏گويد اول عقيده‏ات را بايد اصلاح كنى. بسا هست كه اولين جهاد [تو]، جهاد با خود عقيده‏ات است؛ اول بايد با عقيده ات جهاد كنى و عقيده درست و صحيح و حق را به دست بياورى؛ بعد كه حق را كشف كردى، بايد در راه حق جهاد كنى.»(1)

استاد مطهرى در ادامه توضيح بيش‏ترى در اين باره مى‏دهد:

«من مطلبى را در مسجد جاويد گفتم كه براى توضيح، باز در اينجا تكرار مى‏كنم. در يكى از آن جلسات درباره اين جمله‏اى كه اخيراً به نام امام حسين - عليه‏السلام - معروف شده كه: "انَّ الحياةَ عقيدةٌ و جهادٌ" عرض كردم كه در هيج مدركى از مدارك اسلامى چنين جمله‏اى از امام حسين - عليه‏السلام - نقل نشده است، بنابراين سند ندارد. اين جمله معنايش هم درست نيست و با منطق امام حسين جور در نمى‏آيد. منطق اسلام اين نيست كه زندگى اين است كه انسان يك عقيده‏اى داشته باشد و در راه عقيده‏اش جهاد كند. در اسلام صحبت عقيده نيست، صحبت "حق" است. زندگى اين است كه انسان حق را پيدا كند و در راه حق جهاد كند. اين مسئله كه در راه عقيده بايد جهاد كرد، يك فكر فرنگى است كه بعدها در ميان مسلمين به صورت اين شعر آمده است:

قِف دونَ رايك فى الحياة مجاهداً

انَّ الحياةَ عقيدةٌ و جهادٌ

من مى‏خواهم اين مطلب را عرض كنم - چون ديدم چند نفر از جوانان دلشان مى‏خواهد كه اين جمله از امام حسين باشد و خوششان نيامده است كه من گفتم اين جمله از امام حسين نيست - كه ما براى نسل جوان اين احترام را نسبت به نسل گذشته قائل هستيم كه آنان را حقيقت جو مى‏دانيم، نه متعصب در عقيده‏اى كه - ولو بدون دليل - پيدا كرده است. اولاً اگر بنا شود نسل جوان اين طور باشد كه اگر چيزى در كله‏اش رفت، نشود آن را بيرون آورد و اگر بدون هيچ دليل و منطقى چيزى را گفت، نشود با او درباره عقيده‏اش حرف زد، اين نسل هم مانند نسلِ كهن مى‏شود؛ منتها شما از اين جمله خوشت آمده و او از جمله ديگرى خوشش آمده؛ او بى‏دليل به عقيده خودش چسبيده، شما هم بى‏دليل به عقيده خودت چسبيده‏اى.

ثانياً شما عجالتاً از زبان دوست خودتان مى‏شنويد كه اين جمله نه منطقاً با اسلام تطبيق مى‏كند و نه در هيچ كتابى، مدرك و سندى دارد. حال فرض كنيم يك آدمى از مخالفان و دشمنان شما، يك آدم غير مسلمان كه انسان واردى باشد، به شما كه دائماً مى‏گوييد جمله «انَّ الحياةَ عقيدةٌ و جهادٌ» را امام حسين گفته است، بگويد: آقا! هر چه كه امام حسين گفته است، لابد مدرك و سندى در كتابى دارد؛ امام حسين در كجا اين سخن را گفته است؟ شما كه پيدا نمى‏كنيد. بعد مى‏آييد سراغ من، مى‏گوييد اين جمله «انَّ الحياةَ عقيدةٌ و جهادٌ» در كجاست؟ زود به من نشان بده، مى‏خواهم مدركش را به يك آدم مخالفى كه با او مباحثه كرده‏ام نشان دهم. آن وقت من به شما مى‏گويم: آقا اين جمله در هيچ كتابى [از قول امام حسين - عليه‏السلام -] وجود ندارد. بعداً به من مى‏گوييد: پس چرا تا به حال به من نگفتيد؟ به من خواهيد گفت: شما كه هميشه مى‏ديدى ما اين حرفها را مى‏زنيم، چرا يك بار به ما نگفتى اين جمله از كلمات امام حسين نيست كه ما اين اشتباه را نكنيم؟ همان وقت، مثل شمايى به مثل منى حمله خواهيد كرد كه آقا شما چرا اين قدر سكوت كرديد، نگفتيد و نگفتيد و نگفتيد تا وقتى كه ما در مقابل دشمن گرفتار شديم و محكومش شديم. حالا دارى به ما مى‏گويى كه چنين جمله‏اى نيست؟!

ثالثاً اگر شما از جنبه حماسى شيفته اين جمله هستيد، امام حسين - عليه‏السلام - جمله‏هايى صد درجه بالاتر از اين جمله دارد. آيا «انَّ الحياةَ عقيدةٌ و جهادٌ» بالاتر است يا همين جمله‏اى كه خواندم: "موتٌ فى عزٍ خيرٌ من حياةٍ فى ذُلٍّ"؟ كدام يك بهتر است؟ آيا اين بهتر است يا جمله روز [عاشوراى‏] امام حسين - عليه‏السلام - كه فرمود:

الموتُ خيرٌ من ركوب العار

والعار اولى‏ من دخول النار(2)

آيا اين بالاتر است يا همان جمله ديگر روز عاشوراى امام حسين - عليه‏السلام - كه فرمود: الا و انَّ الدعى ابن الدعى قد ركز بين اثنتين بين السلة و الذلة، و هيهات منا الذلة يأبى الله ذلك لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت؟ آيا اين جمله بالاتر است يا جمله‏اى كه در خطبه‏اش فرمود: من كان باذلاً فينا مهجته و موطناً على لقاءِ الله نفسهُ فليرحل معنا، فانى راحلٌ مصبحاً ان شاء الله تعالى(3) و دهها جمله ديگر؟

ما كه در فقر شعار نيستيم. اگر ما مردمى بوديم كه در فقر اين جور شعارها بوديم، شعارهاى زنده حماسى نداشتيم، اگر مى‏گفتند جمله‏اى مال امام حسين است مى‏گفتيم حال كه ما از خودمان چيزى نداريم، يك جمله ديگر را - العياذبالله - به نام امام حسين مى‏گوييم. ما هيچ دچار فقر شعار نيستيم. آن قدر از خود امام حسين، از پدر امام حسين، از برادر امام حسين، از مادر امام حسين، از فرزندان امام حسين، شعارهاى زنده داريم كه دنيا بايد بيايد از ما قرض كند. ما چرا برويم شعار مردم - آن هم شعار نادرست مردم - را قرض كنيم؟! شايسته نيست نسل جوان تعصب بورزد.

باز هم مى‏گويم، اگر واقعاً كسى اين جمله را پيدا كرد(4) من قول مى‏دهم كه بالاى همين منبر بيايم و بگويم كه من اشتباه كردم؛ ولى بايد مستند حرف بزنيم، نه همين طور غير مستند يك چيزى را بگوييم.»(5)

نكته دوم:

سخن مشهور ديگرى را با مضمون زير به امام حسين - عليه‏السلام - نسبت مى‏دهند كه ايشان فرموده است:

«ان كانَ دينُ محمدٍ لم يستقم‏

الا بقتلى يا سيوف خذينى»

«اگر دين محمد جز با جان سپارى من راست نمى‏ماند، اى شمشيرها! بياييد و مرا در آغوش خويش گيريد.»

گفتنى است كتابى كه همه سخنان امام حسين - عليه‏السلام - را گردآورى كرده است، نه تنها به اين سخن نيز اشاره‏اى ننموده، بلكه تصريح دارد كه اين سخن - هر چند كه مضمون آن خوب است - از امام حسين - عليه‏السلام - نيست و از شاعرى به نام «شيخ محسن أبوالحبّ» است كه در سال 1305 هجرى قمرى در گذشته است.(6)

در كتاب «دائرة المعارف تشيع» نيز چنين نگاشته شده است:

«شيخ محسن (1235 - 1305 ق) فرزند حاج محمد حويزى حائرى آلِ ابى الحَبّ، از اعاظم خطبا و شعراى شيعه و صاحب ديوان شعرى به نام "الحائريات" و قصيده معروفى است كه آن را در مجالس حسينى در سراسر جهان تشيع مى‏خوانند و زبان حال ابى عبدالله الحسين - عليه‏السلام - است و دو بيت اول آن قصيده چنين است:

اعطيت ربى موثقاً لا ينتهى‏

الا بقتلى فاصعدى و ذرّينى‏

ان كان دين محمدٍ لم يستقم‏

الا بقتلى يا سيوف خذينى»(7)

نكته سوم:

يكى از سخنانى كه گاه به امام صادق - عليه‏السلام - نسبت مى‏دهند، اين سخن شعر گونه است:

«كلُّ يومٍ عاشورا و كل ارضٍ كربلاء»

«هر روزى عاشورا و هر زمينى كربلاست.»

گاه نيز عبارتِ «و كلُّ شهرٍ محرمٌ»؛ «هر ماهى محرم است» را به آن مى‏افزايند.

نگارنده تا آن مقدار كه خود جست و جو كرده و از حديث پژوهان بزرگى همچون حضرت آيت الله شبيرى زنجانى - دامت بركاته - و مراكز حديث پژوهى ديگر نيز پرسيده است، تا كنون نتوانسته اين سخن را به امام صادق و يا امامى ديگر - عليهم السلام - نسبت دهد و نيز نتوانسته است گوينده اين سخن را بيابد.

البته حديث ديگرى از امام حسن - عليه‏السلام - با مضمون «... لا يوم كيومك يا أباعبدالله...»(8)؛ «اى اباعبدالله! هيچ روزى چون روز [شهادت‏] تو نخواهد بود.» وجود دارد كه با سخن پيشين، نه تنها همخوانى و همسازى ندارد، بلكه در آن ناهمخوانى نيز ديده مى‏شود؛ مگر اينكه آن سخن پيشين را به گونه‏اى ديگر تبيين و تحليل كنيم.

نكته چهارم:

يكى از آيات قرآنى كه برخى آن را به درستى ترجمه و تفسير نكرده‏اند و در مسائل اجتماعى و سياسى و فلسفه تاريخ به طور نادرست به آن استناد كرده‏اند، اين آيه كريمه است: «انَّ اللهَ لايُغَيِّرُّ ما بِقَوْمٍ حتى يُغيِّروا ما بأنفسِهِمْ ...»(9)

شمارى از مترجمان و مفسران، آيه پيش گفته را چنين ترجمه و تفسير كرده‏اند: «بى گمان خداوند زندگى و تاريخ و سرنوشت هيچ اجتماعى را از بد به خوب تغيير نمى‏دهد، مگر آنكه آنان به خود آيند و زندگى و تاريخ و سرنوشت خويش را با دستان خودشان از بد به خوب تغيير دهند.»

در حالى كه به قرينه آيه 53 سوره انفال، يعنى «ذلك بأَنَّ اللهَ لم يَكُ مغيِّراً نعمةً أنْعَمَها على قومٍ حتى يغيِّروا ما بأنفُسِهِمْ و أَنَّ اللهَ سميعٌ عليمٌ» ؛ «اين [كيفر دهى‏] براى آن است كه خداوند هيچ نعمتى را كه به گروهى داده تغيير نمى‏دهد، مگر آنكه آنان آنچه را در درونشان است تغيير دهند و خداوند شنوا و داناست.»

معناى آيه و برداشت از آن بدين گونه است:

«خداوند هر نعمتى را كه بر اثر پيروى از فطرت و سنت الهى به قومى بخشيده است، تا مادامى كه نيت خود را [از نيك به بد ]تغيير ندهند و در سبب سازى و نعمت دهى او شك نكنند و دچار هوى‏ پرستى نگردند، - از نيك به بد و نه از بد به نيك - تغيير نمى‏دهد.»(10)

نكته پنجم:

يكى از سخنانى كه بسيار مشهور است و بويژه در دهه فجر، فراوان از آن استفاده مى‏كنند و آن را در روزنامه‏ها و نشريات مى‏نويسند و گاه از صدا و سيما پخش مى‏شود و به بنيان‏گذار جمهورى اسلامى حضرت امام خمينى - قدس سره - نسبت مى‏دهند، اين سخن است:

«انقلاب ما انفجار نور بود.»

شايان گفتن است كه اين سخن نه بدين گونه و نه از ايشان است؛ بلكه همان گونه كه در صفحه 181 از جلد ششم "صحيفه امام" نگاشته شده سخنى از "ياسر عرفات" است كه در اوايل انقلاب اسلامى به ايران آمده و به محضر حضرت امام رسيده و درباره انقلاب اسلامى ايران به امام عرض كرده:

«آنها [دشمنان انقلاب اسلامى ايران‏] مى‏گويند زلزله‏اى رخ داده، ما مى‏گوييم كه انفجار نور روى داده [است‏].»(11)

بايد گفت كه «مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى - قدس سره - در پاورقى صفحه 181 از جلد ششم «صحيفه امام» چنين نوشته است:

«عبارت "انقلاب ما انفجار نور بود" كه غالباً در شعارها استفاده مى‏شود، برگرفته از اظهارات فوق مى‏باشد كه به اشتباه به عنوان سخن امام خمينى تلقى شده است.»

گفتنى است دو عبارتِ «خرمشهر را خدا آزاد كرد» و «فاو را خدا آزاد كرد» نيز در 22 جلد كتاب «صحيفه امام» كه در بردارنده مجموع سخنان و پيامهاى حضرت امام خمينى - قدس سره - است، ديده نشده و وجود ندارد؛ هر چند: «حكايت همچنان باقى است» و:

گمان مبر كه به آخر رسيده كار مغان‏

هزار باده ناخورده در رگ تاك است‏

نكته ششم:

برخى بر اين پندارند كه عبارت «مِدادُ العُلماءِ أفضَلُ مِن دِماء الشُّهداء» حديث نيست و در كتابهاى حديثى ما ديده نشده است. برخى ديگر كه آن را حديثى از معصوم - عليه‏السلام - مى‏دانند، گاه آن را به «مداد (قلم) دانشمندان از خون شهيدان برتر است» ترجمه و معنا مى‏كنند.

بايد توجه داشت كه مضمون‏اين عبارت، از امام صادق - عليه‏السلام - است و در يكى از كتابهاى چهارگانه و گرانسنگ حديثى شيعه، يعنى كتاب من لايحضره الفقيه اثر محدث صادق شيعه، «شيخ صدوق»، نقل شده و سپس در كتابهاى ديگرى مانند بحارالانوار نيز آمده است. اما متن كامل و دقيق اين حديث پر مغز بدين گونه است:

«اذا كان يوم القيامة جمع الله عزوجل الناس فى صعيدٍ واحد و وضعت الموازين فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فيرجح مداد العلماء على دماء الشهداء.»(12)

يكى از اشتباهات بزرگى كه ممكن است در ترجمه يك متن عربى، بويژه در ترجمه آيات و روايات صورت بگيرد، اين است كه يك واژه عربى را كه در زبان فارسى نيز كاربرد دارد، به همان معنا و مفهومى كه در زبان فارسى رايج يا رايج‏تر است ترجمه و معنا نماييم؛ در صورتى كه گاه امكان دارد ترجمه و معناى آن واژه عربى بدين گونه نباشد.

يكى از اين واژگان، واژه «مِداد» است كه در اين حديث شريف به معناى «مداد» يا «قلم» و يا «وسيله نوشتن» نيست؛ بلكه به معناى «مركب» و «جوهرِ» قلم و مايعى است كه وسيله نوشتن، مانند نى، را در آن مى‏زده يا به آن آغشته مى‏كرده‏اند و سپس با آن وسيله، مطالب خود را مى‏نوشته‏اند. به تعبير ديگر، «مداد» مظروف براى وسيله نوشتن است نه ظرف براى آن. به همين جهت، در حديث پيش گفته، اين مايعِ نوشتن را با خون شهيدان - كه مايع است - مقايسه و ارزش گذارى كرده‏اند و خداوند حكيم در قرآن مجيد نيز به آب دريا كه مايع است، مثال زده و فرموده است:

«قل لوكان البحر مداداً لِكلماتِ ربّى ...»(13)

«بگو: اگر دريا براى سخنان پروردگارم مركب مى‏بود ...»

از همين روى و رأى، ترجمه ومعناى صحيح اين حديث شريف بدين گونه خواهد بود:

«آن هنگام كه روز رستاخير شود، خداى بزرگ مردمان را در سرزمينى گرد هم آورد و ابزارهاى سنجش برنهند. و چون خونهاى شهيدان را با مركب قلم دانشمندان بسنجند، مركب قلم دانشمندان بر خونهاى شهيدان برترى يابند.»

نكته هفتم:

سوره «كوثر» كه در شأن و مقام والاى همسر ولى و همسنگ ولايت، حضرت فاطمه زهرا - عليهاالسلام - نازل شده، داراى ويژگيهاى ممتاز زير است كه دانستن آن خالى از لطافت و ظرافت نيست:

يك - عبارت «انّا أعطيناكَ» فقط يك بار در قرآن به كار رفته است.

دو - كلمه «الكوثر» فقط يك بار در قرآن به كار رفته است.

سه - عبارت «فصلِّ لِرَبِّكَ» فقط يك بار در قرآن به كار رفته است.

چهار - عبارت «وانحر» فقط يك بار در قرآن به كار رفته است.

پنج - عبارت «انَّ شانِئَكَ» فقط يك بار در قرآن به كار رفته است.

شش - عبارت «هوَ الابتَر» فقط يك بار در قرآن به كار رفته است.(14)

اكنون كه سخن از شميم بهشت، حضرت فاطمه زهرا - عليها السلام - به ميان آمد، شايسته است به نكته ديگرى اشاره نماييم و آن نكته اين كه هنگام توسل به حضرت چنين مى‏گوييم: «يا فاطمة الزهراء أدركنا!» «اى فاطمه زهرا؛ ما را درياب!»

شايان گفتن است كه طبق قواعد دستور زبان عربى، چون كلمه «فاطمه» در اين جمله، «منادا» واقع شده و كلمه «الزهراء: درخشان و تابان» صفت براى «فاطمه» قرار گرفته است، هر دو كلمه در اين عبارت بايد به صورت مضموم، يعنى «يافاطمةُ الزّهراءُ»، خوانده و تلفظ شوند و در اينجا مفهوم «فاطمه = مضاف و الزهرا = مضاف اليه» وجود ندارد تا به صورت «يا فاطمةَ الزهراء» تلفظ گردد.

از سوى ديگر، چون منادا و مخاطب در اين جمله، زن و مؤنث است، بايد طبق قواعد دستور زبان عربى به جاى «أَدْرِكْنا» بگوييم: «أَدْرِكينا». پس اين جمله ندايى را بايد به صورت «يافاطمةُ الزّهراءُ أَدْرِكينا» و در حال وقف به صورت «يا فاطمةُ الزّهراءْ أَدْرِكينا» تلفظ كنيم؛ همان گونه كه در حالت استغاثه به حضرت نيز بايد به جاى «يا فاطمةَ الزّهراء أَغثنا»، بگوييم: «يا فاطمةُ الزهراءُ / الزّهراءْ أَغيثينا»، و در صورتى كه از كلمه «فاطمه» استفاده نكنيم، بايد چنين بگوييم: «يا زهراءُ / يا زهراءْ أدركينا» و يا «يا زهراءُ / يا زهراءْ أَغيثينا»، و در موارد همسان آن، مانند توسل و استغاثه به حضرت زينب - عليها السلام - نيز بايد چنين بگوييم: «يا زَينبُ / يا زَينبْ أَدْرِكينا» و «يا زَينبُ / يا زَينبْ أَغيثينا.»

نكته هشتم:

روزى يك از پزشكان اشكال جالبى را مطرح كرده و به يكى از روحانيان گفته بود:

شما در روضه امام حسن مجتبى - عليه‏السلام - مى‏گوييد كه به حضرت زهر دادند و پس از خوردن زهر، پاره‏هاى جگر ايشان از دهان مباركشان به درون تشت ريخت، حال آنكه كسى كه زهر مى‏خورد، اين زهر وارد معده و دستگاه گوارش او مى‏شود و با جگر انسان كه آن طرف معده و بيرون از آن قرار دارد، ارتباطى ندارد، پس شما چگونه مى‏گوييد كه پاره‏هاى جگر امام حسن مجتبى - عليه‏السلام - بيرون ريخته شد؟!»

شايان گفتن است هنگامى كه به حضرت زهر دادند، خود حضرت فرمود:

«... قد سقيتُ السم و رميتُ بكبدى فى الطستِ ...». و يا فرمودند: «.. لقد تقطعت قطعة قطعة من كبدى...»(15)

همان گونه كه مى‏بينيد حضرت در هر دو تعبير و عبارت مى‏فرمايند: «كبد من پاره پاره گشت و پاره‏هاى كبدم درون تشت ريخته شد.»

گفتنى است كه «كبد» در لغت عربى داراى چند معنى است: يكى به معنى «جگر» است و ديگرى به معنى «آنچه درون بدن و شكم است.» معمولاً چون كبد را به معنى اول، يعنى جگر، در نظر گرفته‏اند، آن اشكال به نظر درست مى‏آيد، ولى اگر كبد به معنى دوم در نظر گرفته شود، اشكالى وارد نمى‏آيد؛ يعنى حضرت پس از خوردن زهر، پاره‏هايى از درون بدنشان به داخل تشت ريخته شد كه معده و دستگاه گوارش را نيز شامل مى‏شود.

نكته نهم:

يكى از عناصرى كه در تعليم و تربيت و تبليغ به كار گرفته مى‏شود و گاه تأثيرى فراوان بر مخاطبان خود مى‏گذارد، «طنز» است و آن بر دو گونه است:

يك - طنز مليح و ممدوح؛

دو - طنز قبيح و مذموم.

«شايسته» است كه گاه مبلغ دين در هنگام تعليم و تبليغ، از «طنز مليح و ممدوح» نيز استفاده كند، ولى بايسته است كه از طنز قبيح و مذموم و شاخه‏هاى «سخيف» و «ركيك» آن، نيز دورى نمايد.

براى اينكه در ذائقه شما تغييرى ايجاد نموده و كامتان را شيرين كرده باشيم، به يك نمونه طنز مليح اشاره مى‏كنيم:

گويند شخصى كه ظاهراً خود را «وجيهُ الدين و الملّة» مى‏دانست، به محضر يكى از علماى بزرگ رسيد و به ايشان عرض كرد: شنيده‏ايم كه گفته‏اند «اتَّقُوا مَواضِعَ التُّهم»؛

«از جاهايى كه ممكن است در معرض تهمت و اتهام قرار گيريد، دورى كنيد.»

آيا اين سخن براى امثال ما كه سِنّى از آنان گذشته و محاسنشان نيز سفيد شده است و ديگر كم‏تر در معرض خطرند، باز هم صدق مى‏كند؟

آن عالم بزرگ به آن شخص، فرمود: «آرى؛ اِتَّقوا مواضع التُّهَم، حتّى تو هَمْ.»

پى نوشت ها:

1) انسان كامل، شهيد مطهرى، قم، انتشارات صدرا، 1377، ص 130 و 131.

2) نفس المهموم، ص 128 و بحارالانوار، ج 78، ص 219.

3) لهوف، ص 53 و كشف الغمه، ص 184.

4) من به احتمال نود و نه درصد مى‏دانم كه پيدا نمى‏شود. اينكه صد درصد نمى‏گويم براى اين است كه ادعا نكرده باشم.

5) انسان كامل، ص 240 - 244.

6) موسوعة كلمات الامام الحسين - عليه‏السلام - ، پژوهشكده باقرالعلوم - عليه‏السلام - سازمان تبليغات اسلامى، قم، نشر معروف، 1415، چاپ اول، مقدمه (ح).

7) دائرة المعارف تشيع، زير نظر دكتر احمد صدر حاج سيدجوادى و ديگران، تهران، انتشارات مؤسسه دائرة المعارف تشيع، 1372، ج 1، چاپ دوم، ص 137 [با اندك تصرف‏].

8) الامالى، شيخ صدوق، مجلس 24، حديث 3.

9) سوره رعد (13) آيه 11.

10) اين نكته از ترجمه قرآن كريم و همراه با توضيحات آن، اثر آقاى بهاءالدين خرمشاهى، ص 250 (ذيل همين آيه) برگرفته شده است.

11) صحيفه امام (مجموعه آثار امام خمينى - قدس سره -)، تدوين و تنظيم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى - قدس سره - ، 22 جلد، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، چاپ اول، 1378، ج 6، ص 181.

12) من لايحضره الفقيه، ابوجعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه قمى (شيخ صدوق)، تصحيح على اكبر غفارى، قم، دفتر انتشارات اسلامى، 1404 ق، ج 4، ص 398.

13) سوره كهف (18) آيه 109.

14) نگارنده در ذكر اين نكته، و امدار شفاهى استاد محسن قرائتى - حفظه الله - است.

15) بحارالانوار، علامه محمدباقر مجلسى، تصحيح محمد باقر بهبودى، 110 جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات اسلاميه، [بى تا]، ج 44، ص 158.